

www.Bakhtiaries.com

فصل پنجم

تفریحات و سرگرمی های مردم

یکی از مباحث جالب و دلنشین تاریخ اجتماعی ایران مطالعه و تحقیق در تفریحات و سرگرمی های اکثریت مردم، در ایام فراغت و بیکاری است همانطور که در جلد سوم ضمن بحث در زندگی طبقات مختلف در ایران یادآور شدیم در مملکت ما از دیرباز، برای اکثریت قریب به اتفاق مردم، حق زندگی آزاد و مقرون به عدالت وجود نداشت، به همین جهت زندگی توده مردم در فقر و جهل و مرض و در زیر فشار ظلم و استبداد سپری می شد، یعنی حدود و قیود طبقاتی، فقدان تأمین اقتصادی و اجتماعی وجود جنگهای فئودالی، اصرار در تحمیق و گمراه کردن مردم و مظالم عمال و مأمورین دولتی، چنان زندگی عمومی و بخصوص حیات اکثریت زحمتکش مردم یعنی کشاورزان و پیشه‌وران را فرا گرفته بود، که هیچکس به امور تفریحی نمی اندیشید، و مردم آرزویی جز دوام امنیت نسبی نداشتند. تا در پناه آن بتوانند نان بخور و نمیری به دست آورند و به زندگی پرمحرومیت و مشقت بار خویش ادامه دهند؛ به عبارت دیگر تا قبل از ظهور تمدن جدید و رشد افکار عمومی و پیدایش تکنولوژی امروزی، قسمت اعظم عمر آدمیان صرف تهیه ضروریات زندگی می شد و جز اقلیت حاکم و صاحبان وسایل تولیدی اکثریت مردم وقت خود را در راه کشاورزی، گله داری، پارچه بافی و تهیه دیگر ضروریات زندگی صرف می کردند در این دوره طولانی طبقات فعال و زحمتکش بطور متوسط روزی ۱۰ تا ۱۴ ساعت کار می کردند و با اینهمه سعی و تلاش، در اثر ابتدایی بودن وسایل تولیدی و مظالم طبقاتی و فقدان امنیت اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و قضایی عمر مردم با بیم و

هراس و نگرانی از آینده سپری می شد.

طبیعی است، در چنین شرایط، چیزی که کمتر مورد عنایت عمومی قرار می گرفت توجه به امور تفریحی و ذوقی بود ولی در مقابل، اقلیت فرمانروا، یعنی طبقات ممتاز و مرفه اجتماع چون برخلاف طبقه سوم مسؤلیت و وظیفه مهمی به عهده نمی گرفتند، ایام عمر را به انواع تفریحات و خوشگذرانی ها سپری می کردند و با شرابخواری، عشق ورزی و هم آغوشی با دختران و پسران خوبروی، قماربازی، شکار، اسب سواری، شنا، گوی و چوگان بازی، استفاده از موسیقی و آواز، شرکت در مهمانیهای پرتکلف، نرد و شطرنج بازی و مشاهده مسخرگی دلچکها، و شرکت در مجالس رقص و آواز و گوش کردن به قصص و حکایات سرگرم کننده و جز اینها عمر گرانمایه را به بطالت سپری می کردند. حدود ۱۱ قرن پیش رودکی شاعر آزاداندیش، با دیدی عارفانه برای آرام زیستن و نجات از نگرانی و اضطراب مردم را مخاطب قرار می دهد و می گوید:

باداده قناعت کن و با «داد» بزی در بند تکلف مشو «آزاد» بزی
در ره زخودی نظر نکن غصه مخور در کم زخودی نظر کن و شاد بزی

مفهوم فراغت و آسایش در روزگار ما

لفظ فراغت در لغتنامه (Littre) چنین تعریف شده است. «فرصت و زمانی که پس از انجام رساندن کار و شغل روزانه باقی می ماند. لغت دانان جدیدتر چون اوژه (Auge) برای فراغت (Loisir) مفهومی جدید و محدودتر قایل شده اند و آن سرگرمیها، تفریحات و فعالیتهایی است که به هنگام آسودگی از کار عادی، با شوق و رغبت به آنها روی می کنند... دومازدیه (Dumazdier) جامعه شناس فرانسوی و مؤلف کتاب نام آور «به سوی یک تمدن فراغت» (۱۹۶۲) می گوید: اوقات فراغت را به سه نوع می توان گذرانید: رفع خستگی، سرگرمی و تفریح و بالاخره فعالیتهایی که به رشد و شکفتگی شخصی یاری می کند و موجب ازدیاد معلومات و یا پرورش استعدادهای دیگر فرد می شود. برآنچه گفتیم این نکته را باید اضافه کرد که فراغت از تفاضل ساعات کار از مجموع اوقات بیداری مردم حاصل نمی شود بلکه زمانی را در برمی گیرد که در آن نه فقط از تعهدات شغلی و اقتصادی بلکه از تکالیف اجتماعی و خانوادگی آرمیده اند و می خواهند

دقایقی از عمر را به طیب خاطر بگذرانند... در تحقیقات جامعه‌شناسان شوروی سخن از دو نوع زمان می‌رود: زمان کار و زمان خارج از کار. زمان خارج از کار به چهار دسته تقسیم می‌شود: اول به زمانی که ارتباط با کار روزانه دارد، چون اوقاتی که صرف رفت‌وآمد به محیط کار می‌شود. دوم زمانی که به امور خانه و خانواده اختصاص دارد، چون دقایقی که در خانه‌داری و پرستاری کودکان و خرید و مانند آن می‌گذرد. سوم زمانی که در کامیابی‌های طبیعی بدنی چون تغذیه و خواب و استحمام، صرف می‌شود و بالاخره آنچه را که فراغت باید نامید و به اموری چون مطالعه و قرائت، فعالیت‌های اجتماعی و استراحت و ورزش و نظاره‌نمایش و نظایر آنها مخصوص است.

... از مشخصات اساسی فراغت در جهان کنونی این است که در جوامع رشد یافته، دیگر فراغت به طبقات ممتاز و متنعم اختصاص ندارد و به دیگر طبقات نیز کمابیش تسری یافته است و با توسعه صنعت و تکامل فنون و ازدیاد تولید نه فقط آسایش گسترش می‌یابد بلکه تعمیم پیدا می‌کند...»

«... سابق بر این اگر برای طبقات پایین اجتماع فرصت و فراغتی دست می‌داد وقت خود را با گفتگو و دید و بازدیدهای دوستانه سپری می‌کردند، در حالی که در روزگار ما از برکت وجود وسایل ماشینی چون اتومبیل، رادیو، تلویزیون، مردم عادی می‌توانند وقت خود را در تماشای فیلم و گوش دادن برنامه‌های رادیو بگذرانند. وجود و اشاعه روزافزون این وسایل بعضی از جامعه‌شناسان انسان‌دوست را نگران کرده است که مبادا مردم با این نوع وقت‌گذرانی‌های غیرمثمر نتوانند به کارهای مفید و ثمربخش اشتغال ورزند، و در نتیجه استعدادهای نهفته آنان در ساعات فراغت تجلی و تظاهر نکند. در جامعه ایران که در حال «تحول اقتصادی و انتقال از مرحله کشاورزی کهنه به صناعات تازه است، متدرجاً مردم با امر «فراغت» و مسائل آن آشنا می‌شوند. گواه روشن این مطلب آن است که آمارها، همه ساله سهم بیشتر هزینه‌های فراغت را در بودجه خانوادگی منعکس می‌کند؛ و افزایش مسافران تفریح جوی داخلی، ازدیاد مشتریان وسایل ماشینی سرگرمی (چون سینما، تلویزیون، رادیو و نظایر آن) را عرضه می‌دارد، عدد مؤسسات انتفاعی که اوقات فراغ مردم در آنها می‌گذرد (کافه، رستوران، کلوپ و مانند آن) رو به فزونی است و فعالیت‌های فرهنگی و هنری که در ساعات بیکاری صورت می‌گیرد (چون مطالعه کتاب، روزنامه و مجله و دوخت و دوز و پرورش گل و گیاه و درخت و جز اینها) رو به

افزایش است و این جمله حکایت از آن می کند که مطالعه وقت گذرانی در جامعه ایرانی در این مرحله انتقالی بس آموزنده است...^۲»

تقسیم ساعات عمر

براون در کتاب خود «یکسال در میان ایرانیان» راجع به تقسیم ساعات شبانه روز در ایران عهد ناصرالدین شاه می نویسد: ساعات روز آنهایی که از طبقات بالا و متوسط پایین اجتماع هستند به ترتیب اینطور می گذرد: «همواره قبل از طلوع آفتاب از خواب بیدار می شوند... بعد از فریضه صبح یک یا دو فنجان چای صرف می نمایند، و بطور عموم علاقه ندارند که صبح غیر از چای چیز دیگری تناول کنند، و بعد از آن یک قلیان می کشند و به کارهای روزانه خود مشغول می گردند و چون صبح غذایی نمی خورند، غذای روز را که ناهار است ظهر و یا قبل از ظهر صرف می نمایند و بعد از ناهار مخصوصاً در فصل تابستان می خوابند و تا سه ساعت بعد از ظهر در خواب هستند و آنگاه برمی خیزند و به ملاقات دوستان می روند و یا در منزل می مانند که دیگران به ملاقات آنها بیایند. در این ملاقاتهای عصرانه همواره چای و قلیان صرف می شود و آنهایی که آمده اند غروب آفتاب می روند و هرگاه صاحب خانه برای حضور در یک دعوت شام از منزل خارج نشود و یا مدعوینی برای شام در منزل نداشته باشد دیگر از منزل خارج نمی شود تا اینکه غذای شب را تناول کند و بخوابد.

مستخدمین دولت و بازرگانان و کسبه در ساعات بعد از ظهر زیادتر از دیگران کار می کنند، و مجبور هستند که در خارج از منزل باشند ولی قبل از غروب آفتاب، کارهای مستخدمین دولت و بازرگانان و قسمتی از کسبه خاتمه می پذیرد. در تهران به مناسبت رسوم اروپایی وضع زندگی ایرانیها قدری شبیه به اروپاییها شده، اما در ولایات که وضع زندگی ملی هنوز تغییر نکرده است، چگونگی گذشتن اوقات به شرحی است که گذشت...^۱»

ویل دورانت با خوش بینی ضمن بحث پیرامون مدینه فاضله، از پیشرفت نسبی

۱. نقل و تلخیص از مجله سخن، فروردین ۱۳۴۶، «گذراندن اوقات فراغت»، از صفحه ۳۵ به بعد.

۲. ادوارد براون: یکسال در میان ایرانیان، ترجمه ذبیح الله منصوری، ص ۱۱۸.

تمدن و آسایش بشر در چند دههٔ اخیر سخن می‌گوید: «... روزگاری فلاسفه خوابِ مدارس عمومی را می‌دیدند و اکنون که همه آن را داریم، مشتاق دانشگاه‌های عمومی هستیم. روزگاری مردم برهنه بودند، اکنون همه لباس دارند ولی غرق اندوه و عذاب هستند که چرا دیگران لباسهای گرانبهاتری دارند. روزگاری مردم گرسنه بودند و اکنون هر سال در ممالک متمدن صدها هزار مردم به علت بیماریهای ناشی از پرخوری می‌میرند... در روزگار شکسپیر شهرها در شب در تاریکی فرومی‌رفتند و خیابانها، ناامن بود امروز (گرچه هنوز بعضی از خیابانها ناامن است) شبها دیگر آن ترس و وحشت سابق را ندارند. و نور پریبرکت، پرتو خود را بر همه جا می‌افکند، با اینهمه مردم ناراضی هستند و به ایام گذشته می‌اندیشند و به روزهای از دست رفته حسرت می‌خورند. روزگاری بود که کودکان شش ساله و مادران خانواده‌ها ۱۴ ساعت تمام در کارخانه‌های کثیف، کار می‌کردند و در شبها کف اتاق همان کارخانه می‌خوابیدند، امروز همهٔ کودکان به مدرسه می‌روند تا آنگاه که آمادهٔ ادارهٔ امور عالم شوند و میلیونها زن در چنان فراغتِ بسر می‌برند که اگر مادر بزرگشان می‌دید خیال می‌کرد نوه‌هایش در مدینهٔ فاضلهٔ پر از معاصی بسر می‌برند.» ویل دورانت با ادامهٔ این بحث و نشان دادن دیگر پیروزیهای علمی و فنی بشر می‌گوید حق داریم ناراضی باشیم ولی «حق نداریم که براین نیمه مدینهٔ فاضله‌ای که علم به ما داده است ناسپاس باشیم و اشتباه است اگر خیال کنیم که این نیمه مبشر و اساس آن نیمهٔ دیگر نیست... ویل دورانت مانند همهٔ متفکرین و صاحب‌نظران شرق و غرب معتقد است که تمدن مادی بشر رشد شایان توجهی کرده در حالیکه رشد روحی و اخلاقی بشر هنوز سخت نارسا است.^۱

شک نیست که در ایران، در این مرحلهٔ انتقالی، باید به امور تفریحی و نحوهٔ وقت‌گذرانی مردم، خاصه نوجوانان توجه فراوان نمود، ولی متأسفانه، در دبستانها، دبیرستانها و دانشکده‌های ما، برنامه‌هایی متناسب با نیازمندیهای فرهنگی و جسمانی، فکری، ذوقی، اقتصادی و اجتماعی ایران امروز وجود ندارد، قسمت اعظم عمر محصلین صرف فراگرفتن مطالب تئوریک می‌شود و به جوانان کارهای فنی و صنعتی نظیر سیم کشی، لوله کشی، آهنگری، بنایی و جز اینها که مورد نیاز عمومی است نمی‌آموزند،

۱. ویل دورانت. لذات فلسفه، ترجمهٔ زریاب خوئی، ص ۳۹۰ به بعد.

امیدواریم طرح «کاد» که «جمهوری اسلامی» مبتکر و آفریننده آن است به نتیجه مطلوب برسد. علاوه بر این برنامه‌ای برای ورزش و تفریح و پر کردن اوقات فراغت نوجوانان، و دیگر گروه‌های اجتماعی وجود ندارد و فضای غالب دبستانها، دبیرستانها و دانشکده‌های ما در تهران و شهرستانها به حدی کوچک و محدود است که اگر نوجوانان بخواهند در ساعات فراغت فنون رزمی بیاموزند یا ورزش کنند، فضا و محل وسیعی وجود ندارد، بطوریکه غالباً کودکان و نوجوانان مجبورند در ساعات فراغت در کوی و برزن و معابر عمومی به بازی و ورزش پردازند و خطرات و مشکلاتی برای خود و وسایط نقلیه و عابرین فراهم سازند.

با اینحال، هرچندی یکبار، در مراجع فرهنگی و تبلیغاتی سخن از لزوم ورزش در مدارس ایران به میان می‌آید و چند ماه و چند هفته‌ای، در همین فضاها محدود موجود ورزش ناقصی صورت می‌گیرد، و پس از مدتی کوتاه به بهانه‌های مختلف ورزش تعطیل و تبلیغات وسیعی که در لزوم و اهمیت ورزش آغاز شده بود روبه فراموشی می‌رود.

در چنین محیط و شرایط نامساعدی، جوانان و مردم ورزش دوست، چون محل و وسیله‌ای برای وقت‌گذرانی و تفریحات سالم به دست نمی‌آورند، اگر به وسیله عناصر منحرف به قمار و میگساری و استعمال مواد مخدره کشانده نشوند، ناچار به سینما و تلویزیون روی می‌آوردند. در ایران تا قبل از استقرار جمهوری اسلامی اکثر فیلمهای سینمایی و تلویزیونی، آموزنده و به حال جوانان سودمند نبود معمولاً فیلمهای جنایی را به نمایش می‌گذاشتند که پر بود از صحنه‌هایی از قتل و جنایت و یا مناظری از عشق‌بازیهای بدفرجام و مشحون از انواع بدآموزی. مشاهده این قبیل فیلمها آنهم در آخرین ساعات شب، بیش از پیش روح و فکر نوجوانان را منحرف و خسته و فرسوده می‌کرد و سرانجام بینندگان با اعصابی ناراحت و چشمانی اشک‌بار به رختخواب پناه می‌بردند. امروز نیز جوانان ما، بدون هیچ برنامه منظمی زندگی روزانه را آغاز می‌کنند، از خواب برمی‌خیزند، و بدون کمترین ورزش و تحرکی با بی میلی لقمه‌ای چند غذا تناول می‌کنند و راهی مدرسه یا کسب و کار خود می‌شوند، طبیعی است بی‌توجهی به احتیاجات جسم و جان و نداشتن برنامه دقیق و حساب شده‌ای برای تربیت جسمی و روحی مردم و مخصوصاً نوجوانان برای ما که خواه و ناخواه باید با دنیا به پیش برویم، سخت خطرناک و زیانبخش است. به حکایت تاریخ، مردم ایران از دیرباز به برنامه‌های تفریحی و ورزشی علاقه شدیدی

داشتند.

جالب توجه است که در جریان نهضت اسلامی و حمله اعراب به آذربایجان «به گفته بلاذری و بعضی دیگر از مورخان، گذشته از پرداختن مبلغی شگرف به درهم در سال، فرمانده لشکر عرب حذیفه بن الیمان متعهد شد که کسی (از مردم آذربایجان) را نکشد و اسیری نگیرد و آتشکده‌ای را ویران نسازد... و خاصه اهل «شینز» را از رقص و پایکوبی در روزهای عید و انجام مراسم (مذهبی) باز ندارد.»^۱

آنچه مسلم است در ایران تا قبل از حمله مغول طبقات ممتاز و مردم میانه حال و متوسط ایران کمابیش به امور تفریحی مخصوصاً ساز و آواز توجه و دلبستگی داشتند و حتی در دهات و مناطق روستایی نیز گه گاه نوای تنبک و سُرنا به گوش می‌رسید ولی پس از حمله مغول و تیمور، در اثر مظالم متجاوزین خارجی و عمال ایرانی آنها زندگی عادی مردم عموماً و طبقات محروم خصوصاً، با مشکلات و ناراحتیهای گوناگونی روبرو گردید. در دوره صفویه از زمان شاه عباس اول مقدمات آرامش و امنیت نسبی فراهم شده بود، ولی این سیر امیدبخش در اثر مظالم مأمورین دولت از عهد شاه سلیمان به بعد، به سیر قهقریایی مبدل شد. مظالم و بیدادگریهای نادر و فجایع آقامحمدخان و دیگر سلاطین قاجاریه و حمله مداوم و دامنه دار استعمار خارجی از عهد فتحعلیشاه به بعد، تیشه به ریشه زندگی اقتصادی و اجتماعی مردم ایران زد و بخصوص طبقه وسیع کشاورزان و پیشه‌وران در یک قرن اخیر از محرومیت‌های گوناگونی رنج می‌بردند، درحالیکه در ایران بعد از اسلام تا قبل از حمله مغول مردم با امور تفریحی آشنا و مانوس بودند.

برای اثبات این حقیقت به گفته حجة الاسلام محمد غزالی در کیمیای سعادت استناد می‌جوییم:

لزوم و اهمیت بازی برای کودکان

بنظر امام محمد غزالی بازی و تفریح نه تنها برای کودکان بلکه برای عموم آدمیان امری مباح است وی برای اثبات نظریه خود می‌نویسد: پیغمبر اسلام برای خاطر عایشه ساعتی دراز بازی زنگیان را نظاره می‌کرد. بنظر او: «... چنین کارها کردن از خلق نیکو

بود و این فاضلتر بود از خویشتن فراهم کردن و پارسایی و قرابی^۱ کردن و هم در «صحاح» است که عایشه روایت می‌کند که من کودک بودم لعبت بیاراستمی (یعنی اسباب بازی جمع می‌کردم) چنین که عادت دختران است، چند کودک دیگر نزدیک من آمدندی. چون رسول (ص) درآمد کودکان باز پس گریختند. رسول، ایشان را به نزدیک من فرستادی. یک روز کودکی گفت که چیست این لعبتها؟ گفت این دخترکان من اند. گفت: این چیست براین اسب؟ گفت پروبال است. رسول گفت اسب را بال از کجا بود؟ گفت نشنیده‌ای که سلیمان را اسب بود با پروبال. رسول (ص) تبسم کرد تا همه دندانهای وی پیدا شد. و این از بهر آن روایت می‌کنم تا معلوم شود که قرابتی کردن و روی‌تُرش داشتن و خویشتن از چنین کارها فراهم گرفتن از دین نیست خاصه با کودک و با کسی که کاری کند که اهل آن باشد و از وی زشت نبود...^۲»

حدود هشت قرن بعد صمد بهرنگی نویسنده معاصر ضمن مسافرت در دهات و روستاهای ایران وضع رقت بار مردم و کودکان و نوجوانان محروم را بازبانی ساده به خوبی تصویر می‌کند و نشان می‌دهد که، روستازادگان ایران نه تنها با تفریح و بازی و ورزش بلکه با خوراک و پوشاک و مسکن کافی نیز آشنایی ندارند و از ابتدایی‌ترین وسایل زندگی و تعلیم و تربیت بی‌نصیبند: «اینجا و آنجا سرگین پهن کرده‌اند و دوسه تا مرغ استخوانی دارند نوک می‌زنند و خود را قاتی سرگین می‌کنند و مگس دسته‌دسته بر سر و صورت می‌نشینند و برمی‌خیزد، یک جا زنی بی‌ریخت کز کرده کنار دیوار و دارد شپشهای نوۀ لخت و پتی‌اش را می‌جوید، مگسها جمع شده‌اند روی مُف بچه و او دارد توتک سیاهی را به نیش می‌کشد، جای دیگر، مردمان دارند سر آب دعوا می‌کنند و فحش نثار هم می‌کنند و... آدم گیج می‌شود که چطور می‌شود توی جایی مثل این، بند شد...^۳»

شمس‌المعالی قابوس بن وشمگیر، در یکی از اشعار فارسی خود به بعضی از سرگرمیها و تفریحات مردم مرفه دوران خود (نیمه دوم قرن چهارم هجری) اشاره می‌کند و می‌گوید:

۱. تفرعن و تکبر.

۲. کیمیای سعادت، به اهتمام احمد آرام، ص ۳۷۲.

۳. همراه باریکه آب (مجموعه مقاله‌ها) به نقل از «صمد جاودانه شد» از علی اشرف درویشیان، ص ۱۵.

کار جهان سراسر آرز است بانیاز
من بیست چیز را به جهان برگزیده ام
شعرو سرود و رود و می خوشگوار را
میدان و گوی و سارگه و رزم و بزم را

من پیش دل نیارم آرزو نیاز را
تا هم بدان گذارم عمر دراز را
شطرنج و نرد و صید گه و یوز و بازار را
اسب و سلاح وجود و دعا و نماز را

مسافرت

از دیرباز برای مردم متنعم و میانه حال مسافرت و سیر و سیاحت هم جنبه تفریحی داشت و هم وسیله ای بود برای کسب علوم و فنون و اطلاعات گوناگون.

به نظر غزالی سفر، مخصوصاً اگر برای کسب علم باشد بسیار سودمند است، در طی مسافرت هر کس می تواند خویش را بشناسد و در صدد اصلاح عادات و اخلاق مذموم خود برآید. بُشرحافی گفت: «... سفر کنید تا پاک شوید که اگر آب بر یک جای بماند بگردد.»^۲ یعنی فاسد شود. در جریان سفر می توان به عجایب خلقت در بر و بحر و کوه و بیابان و اقالیم مختلف پی برد و انواع حیوانات و نباتات و جمادات را شناخت و به اسرار و خصوصیات ممالک پی برد. به نظر غزالی سفر برای تماشا و تفریح «مباح» و برای تجارت و کسب معاش زن و فرزند «طاعت» و سفر راه تفاخر و مال اندوزی «سفر در راه شیطانست» زیرا علاقه به مال دنیا را حدّ و حصری نیست و سرانجام این پولهای انباشته را یا «دزد یا سلطان» ببرند و یا وارث در راههای ناصواب خرج کند «و هیچ غبن بیش از این نباشد که زنج همه وی کشد و وبال همه وی برد و راحت همه دیگری بیند.»^۳ غزالی به صوفیان مرقع پوشی که در طلب راحت و مفتخوری از شهری به شهری می روند، می تازد و آنان را فاسق و عاصی می خواند. بنظر او هر کس مرقع پوشد و پنج نوبت نماز کند صوفی نیست، بلکه صوفی کسی است که او را طلب و مقصودی باشد... و بدترین این قوم آن باشد که سخنی چند به عادت صوفیان یاد گرفته باشد و بیهوده می گوید و پندارد

۱. محمد عوفی؛ لباب الالباب، ج ۱، ص ۳.

۲. کیمیای سعادت، پیشین، ص ۳۸۵.

۳. همان کتاب، ص ۳۶۰.

۴. لباس پشمینه پوشیدن و اعمال ناشایست کردن.

که علم اولین و آخرین بروی گشاده شد... در علم و علما به چشم حقارت نگرد، و باشد که شرع نیز در چشم وی مختصر گردد و گوید که: دین خود برای ضعفاست و کسانی که در راه قوی شدند، ایشان را هیچ زیان ندارد و دین ایشان در قلّه شد که به هیچ چیز نجاست نپذیرد. و چون بدین درجه رسد کشتن وی فاضلتر از کشتن هزار کافر در روم و هند... بسیار کس درین دام افتادند و هلاک شدند.^۱»

در آداب مسافرت می گوید: مسافر باید مظالم باز دهد، و ودیعتها باز دهد و هر که نفقه بر وی واجب بود نفقه دهد و زادی حلال بدست آرد و آنقدر برگیرد که با همراهان رفق تواند کرد، که طعام دادن و سخن خوش گفتن و با مکاری (چاپار) خُلق نیکو کردن در سفر از جمله مکارم اخلاق است. حتی الامکان تنها سفر نکند و هنگام سفر با دوستان وداع کند... ستور را بار سبک کند و بامداد و شبانگاه یک ساعت پیاده رود تا پای سبک کند و ستور سبک بار شود و دل مکاری شاد شود.

... از لوازم سفر، شانه، آینه، مسواک، سرمه دان و... ناخن بری، ریسمانی و دلوی همراه می بردند... بعضی از سلف هر جا رسیدندی تیمم کردند و در استنجا بر سنگ اختصار کردند و هر آبی که نجاست آن نداشتندی طهارت کردند...^۲»

در هر شهر به زیارت بزرگان و شیوخ رود و از آنان علمی و فایده ای برگیرد و اگر به زیارت برادران رود سه روز بایستد که حدّه مهمانی اینست و چون به نزدیک پیری شود یک شبانه روز پیش مقام نکند... و چون کسی با وی حدیث کند (یعنی صحبت کند) جواب وی مهم تر داند از تسبیح و ذکر...^۳»

تفریح امرا و سلاطین

یکی از تفریحات امرا و سلاطین این بود که اطرافیان و گاه شعرای درباری را به جان هم بیندازند و از گفتگوها و اعتراضات آنان به یکدیگر دمی بخندند و بیاسایند. چنانکه خضرخان در غیبت رشیدی «سیدالشعرا» از عمیق پرسید شعر رشیدی را چون

۱. کیمیای سعادت، پیشین، ص ۳۶۱.

۲. همان کتاب، ص ۳۶۴.

۳. همان کتاب، ص ۳۶۵.

می بینی؟ گفت: «شعری به غایت نیک منقی و منقح، اما قدری نمکش درمی یابد.» نه بس روزگاری برآمد که رشیدی در رسید و خدمت کرد، و خواست که بنشیند پادشاه او را پیش خواند و بتضریب (سخن چینی) چنانکه عادت ملوک است گفت: «امیرالشعرا را پرسیدم که شعر رشیدی چون است؟ گفت نیک است اما بی نمک است باید که در این معنی بیتی دوبگویی.»

رشیدی خدمت کرد و به جای خویش آمد و بنشست و بر بدیهه این قطعه بگفت:
 شعرهای مرا به بی نمکی عیب کردی، روا بود، شاید
 شعر من همچو شکر و شهدست و ندرین دو نمک نکوناید
 شلغم و باقلیست گفته تو نمک، ای قلیتبان ترا باید.^۱

این پاسخ دور از ادب مطبوع طبع خضرخان آمد و به روایت چهارمقاله هزار دینار زربه اوبخشید.

ولی همه شعرا با جملات دور از ادب و نزاکت رقیبان خود را از میدان بیرون نرانده اند، چنانکه نظامی عروضی در آن هنگام که در خدمت «ملک جبال» بود «...»
 امیر عمید گفت: نظامی نیامد؟ ملک جبال گفت: آمد، امیر عمید گفت: «من نه این نظامی را می گویم، آن نظامی، دیگر است و من این را خود شناسم.» هماندم، آن پادشاه را دیدم که متغیر گشت، در حال روسوی من کرد و گفت: «جز تو جایی نظامی هست؟» گفتم: «بلی ای خداوند دو نظامی دیگرند، یکی سمرقندی است و او را «نظامی منیری» گویند و یکی نیشابوری و او را «نظامی اثیری» گویند و من بنده را «نظامی عروضی» خوانند.» گفت: «توبهی یا ایشان؟» امیر عمید گفت: «ای خداوند آن هر دو نظامی معر بندند و سبک، مجلس ها را به عربده بر هم شورند و به زیان آرند.» ملک بر سبیل طیبت (تفریح) گفت: «باش تا این را بینی، که پنج قدح سیکی (یعنی شرابی که پس از جوشاندن دوثلثش بخار شده باشد) بخورد و مجلس را برهم زند. اما از این هر سه نظامی شاعرتر کیست؟» امیر عمید گفت: «من آن دورا دیده ام و می شناسم اما این را ندیده ام و شعر او را نشنیده ام. اگر در این معنی که برفت دو بیت بگویند و من طبع او ببینم و شعر او بشنوم، بگویم که کدام بهتر است ازین هر سه.» ملک روی سوی من کرد و

گفت: «هان ای نظامی! ما را خجل نکنی... قلم برگرفتم و تا دوبار دور درگذشت این پنج بیت بگفتم:

درجهان سه نظامی ایم ای شاه
من به «ورساد» پیش تخت شهم
به حقیقت که در سخن امروز
گرچه همچون روان سخن گویند
من شرابم که شان چودریابم

که جهانی زما به افغانند
وان دو درمرو پیش سلطانند
هریکی مفخر خراسانند
ورچه همچون خرد، سخن دانند
هر دو از کار خود فرومانند.^۱

چون این بیتها پایان یافت امیر عمید از شاعر تمجید فراوان کرد و پادشاه از سر لطف و کرم معدن سرب «ورساد» را برای مدت ۷۰ روز در اختیار او گذاشت، چنانکه دیدیم نظامی عروضی برخلاف رشیدی با حجب و فروتنی و با کمال زیرکی بدون اینکه دل رقیبان را از خود برنجانند پاسخی داهیزانه به پادشاه وقت داده است.

شوخی و کین توی نسبت به انوری شاعر

می گویند «فتوحی» به تحریک سوزنی سمرقندی، قطعه‌ای مشتمل بر پنج بیت در وصف چهار شهر عمده خراسان (بلخ، مرو، نیشابور و هرات) ساخت و سوزنی متعمداً به انوری نسبت داد «در آن اشعار بلخ شهری «آکنده به اوباش ورنود» و عاری از یک فرد بخرد توصیف شده است، مردم بلخ از گستاخی بی سبب انوری و کردار وهن آورش خشمگین شدند و با خشونت و خواری با وی رفتار کردند، لچک زنان بر سر او افکندند و گرد کوچه‌ها گردانند و اگر بعضی از دوستان با نفوذ شاعر... مردم را آرام نکرده بودند کار مردم عواقب دیگری داشت.^۲» انوری ضمن قصیده‌ای به مطلع زیر از آن ماجرای جانسوز با ناله و زاری یاد می کند:

ای مسلمانان فغان از جور چرخ چنبری
وز نفاق تیرو قصد ماه و کید مشتری

مزاح آتسز با وطواط

روزی آتسز در مجلسی حضور داشت که رشید وطواط به بحث و مجادله پرداخته

۱. چهار مقاله نظامی عروضی، پیشین ص ۸۳ به بعد.

۲. تاریخ ادبی ایران، پیشین، ج ۱، ص ۶۷۰.

بود، اتفاقاً دواتی پیش رشید قرار داشت، بیانات آتشین رشید با آن جثه حقیرش چنان مایه تفریح خاطر آتسز گردید که از روی ظرافت و مزاح گفت: «دوات را بردارید تا معلوم شود در پس دوات کیست که سخن می گوید.» رشید بی درنگ برخاست و این ضرب المثل عربی را بر زبان آورد: «مرد به نیروی کوچکترین اعضای بدن او، که «دل و زبان» اوست مرد است.»^۱ (از تذکره دولتشاه).

راوندی در راحة الصدور و آية السرور، در نتایج «جذ و هزل» حکایتی دارد که نقل می کنیم: «آورده اند که سلطان محمد بن ملک شاه مهیب بودی و برادرش بر کیارق لطیف بودی و با همه کس مزاح کردی، روزی سلطان محمد، مروارید را گفت: تو مرا دوستر داری یا بر کیارق را؟ مروارید گفت: ای خداوند، بالله کی ترا دوستر دارم، اما برادرت را چیزی هست که ترا نیست، او خوش خوی تر است، خلقی نیکو دارد و پیشانی تو سهمناک است. سلطان گفت ای مروارید، از ترس پیشانی من است که هزار فرسنگ، در هزار فرسنگ درویشکان خوش می توانند خفت، چه اگر من با همه کس مزاح کنم، ازار از پای مردم بدر کنند.»^۲

ناگفته نگذاریم که تنها «پیشانی سهمناک» داشتن برای کشورداری کافی نیست، عقل و حسن تدبیر و داشتن وزراء و همکارانی صمیمی، و از همه مهمتر جلب رضایت مردم، شرط توفیق در کار سیاست و مملکتداریست.

شوخی شاعر کرمانی با تیمور لنگ

«... ما کسیم گورکی در قطعه معروف به افسانه مادر (ترجمه آذرخشی) داستان جالبی از یک شاعر کرمانی دارد، او می گوید: «... امیر تیمور در جلگه با صفای «کان گل» به عیش و عشرت پرداخته بود، شاعران سمرقند آنجا را جلگه «عشق گل ها» نامیده بودند... پانزده هزار خیمه مدور به شکل نیم دایره وسیعی، شبیه به گلهای نسترن، در آن جلگه افراشته شده بود... خیمه تیمور به وسیله پانصد رشته تارهای ابریشمی سرخ به زمین محکم شده بود... وی، لباس فراخ، از پارچه ابریشمی و آسمانی رنگ مرواریددوزی، در برداشت، که پنجهزار مروارید به آن دوخته بودند... سیصد صراحی طلا با شراب ناب

چیده شده بود و پشت سر تیمور خنیاگران و رامشگران نشسته بودند و در پیش پای او خویشان نزدیک و شاهان و شاهزادگان و سرداران نامی سپاه، جای گرفته بودند، ولی از همه نزدیکتر به او «کرمانی خمار» آن شاعر باده‌پرست نشسته بود، که روزی در جواب آن ویران کننده جهان که پرسیده بود: کرمانی، اگر مرا در معرض فروش درمی آورند تو چقدر در بهای من می دادی؟ کرمانی در جواب او گفته بود: ۲۵ در هم، تیمور با تعجب فریاد زده بود: این که تنها قیمت کمر بند من است! کرمانی هم پاسخ داد من هم با قیمت کمر بند روی هم حساب کرده بودم (و مقصودش این بود که خود تیمور یک پول سیاه ارزش ندارد).^۱

شوخی حافظ با همسر شاه شجاع

حافظ شیرازی اغلب ندیم خاص شاه شجاع شرابخواره بود. به روایتی همسر شاه شجاع در مجالس و محافل انسی که شاه و حافظ در آن حضور داشتند شرکت می جست «و شعر حافظ را گوش می کرد. و حتی شوخیهای خیلی تند رد و بدل می شده است. لابد شنیده‌اید که یک وقت خاتون شاه شجاع از حافظ پرسیده بود که شما گفته‌اید: دوش دیدم که ملائک در میخانه زدند گیل آدم بسرشتند و به پیمانانه زدند آیا این گیل را هم شما دیده‌اید؟ و اگر دیدید آیا گاه نیز با گیل درآمیخته بود» (یعنی آیا آدمیزاد با کاهگل ساخته شده بود یا با گیل خالص؟) حافظ گفت خیر، گاه نداشت! زن اصرار کرد و پرسید، آیا دلیلی هم هست که گاه نداشته است؟ حافظ در برابر اصرار و شوخی پیاپی زن گفت: آری، زیرا اگر گاه داشت بعضی جاها اصولاً ترک بر نمی داشت!^۲

نمونه‌ای از مجالس عیش و کامرانی

در عهد امیرعلیشیرنوائی و سلطان حسین بایقرا

بطوریکه از منابع تاریخی مربوط به اواخر عهد تیموریان برمی آید در مجالس عیش

۱. باستانی پاریزی: سنگ هفت قلم بر مزار خواجگان هفت چاه، ص ۴۳۴ به بعد.

۲. باستانی پاریزی: نای ۷ بند حافظ چندین هنر، ص ۵۰۷ و ۵۰۸.